

# خواستن نازدهمی از یک دلنگی

نگاهی به «دلنگی‌ها»ی رویایی

◆ غلامرضا صراف

نام کتاب: دلنگی‌ها  
مؤلف: بدالله رویایی  
ناشر: انتشارات روزن

بر ارتفاع زخم  
بروز داشتیم  
و ارتفاع زخم  
هر لحظه در مقاومت خونم  
نام مرا میان فرصت‌های آبی خاموش می‌کرد

من با گل‌لله‌ای در پال،  
صیاد را گریخته بودم،  
و قطره‌های خونم از ارتفاع زخم  
تا آفتاب منتظر تبخیر،  
متن معلق نسیم را،  
بسیار نقطه‌های تعلق می‌گذشت.

وقتی که لاجورد اطرافم

بوی عفونت پر، داد  
من با تمام گوشت و عرواقم،  
و بانامی وزنم،  
از لاجورد اطرافم  
بر روی خاک گرم تن انداختم،  
من از کنار فرمز خود دیدم  
در گردش براق باران،  
تصویر لاشخوران را  
که چکمه فرشته‌ها را  
بر پای داشتند  
و در کنار فرمز من پیرسه می‌زدند.

دلنگی ۱۱، از کتاب «دلنگی‌ها»  
انتشارات روزن، چاپ اول، ۱۳۴۶، ۶۵-۷

کتاب «دلنگی‌ها»ی یدالله رویایی، سومین کتاب شعر او پس از «بر  
جاده‌های نهر» (۱۳۴۰) و «شعرهای دریایی» (۱۳۴۴) است. این کتاب  
هم مانند سایر اشعار رویایی متعلق به دوره خاصی از حیات شعری اوست:  
یعنی دوره دلنگی‌ها، که قبل از دوره شعرهای بدنی «(از دوست دارم)»،  
«لرخته‌ها»، شعرهای مرگ «فتادسنگ قبر»، و «امضاها» قرار می‌گیرد.

روزی منتازی که اشعار هر کتاب رؤیایی درنده این است که در عین به هم پیوستگی اشعار و ترتیب خاصی که تقدم و تاخر، هر یک از آنها را معنی دار کرده است، هر شعر از استقلال و تنوع شعری، خود برخوردار است به طوری که می توان هم آن را در متن سایر اشعار آن کتاب خواند و هم به عنوان شعری مستقل. دلنگی ۱۱ که در متن چاهی کتاب سه صفحه است، پس از دلنگی ۱۰ قرار گرفته که بیست و دو صفحه است و طولانی ترین دلنگی کتاب است. گویی شاعر با دلنگی ۱۱ پس از شرح آن همه زندان و شکنجه و خبیثت خواسته است نفس کوتلی بکشد به دلنگی ۱۰ در جایی دیگری خواهم پرداخت، اما آن چه مرا بر آن نداشت تا «خوانش» خودم را از این شعر، دلنگی ۱۱ ماوانه کنم، دو اظهار نظر از دو شاعر، منتقد بسیار محترم و گرمی بود: اول تفسیر رضایرانی از این شعر بود و دوم نظر علی باباچلی درباره اشعار رؤیایی که نوشته بود. «در شعر رؤیایی، خمیسه خلایق شهودی نیز نشان از آن دارد که هیچ چیز از حوزه زندگی کشیدنی شاعر فراتر نمی رود... شعر رؤیایی ذره ای مدیون حیات جمعی بشر نیست» و در ادامه، «کثر شعری اما از رؤیایی سراغ داریم که در برابر مسائل بشر امروز حساس و یا وظیفه مند باشد».

رضایرانی در نگاهی به اشعار رؤیایی به طور عام و دلنگی ۱۱ به طور خاص می نویسد: «در شعر رؤیایی، بیشتر، این ارتباط کلمات با یکدیگر، این تلاش درونی آنهاست که شعر را می سازد. در شعر بسیاری از شاعران دیگر، میان در اختیار تصویر، مفهوم، تفکر، حس و عاطفه و احساس، و یا مجموع اینهاست، در شعر رؤیایی کلمه، خود کلمه، جایی تصویر را می گیرد در نتیجه محالی برای ارجاع بیرونی نمی ماند. شعر، در چنین وضعی، برخلاف شعر شاملو، شعری نیست که ابیانه از مفاهیم باشد. بلکه این شعر، شعری است در خلاف جهت ارجاع خارجی. از زیبایی خارجی می گریزد. خواه این نسبت، جامعه باشد، خواه تاریخ، خواه عشق، «پرواز»، «بر ارتفاع زخم»، نامی که در درمیان فرصت های این خاموشی می شد، «متن معلق نفس» و «قطعه های معلق»، تنها در یک حوزه می تواند ظهور کنند و از دوار کلمات است. کلمات رابطه ای با هم پیدا می کنند که مادر اجتماع با هم داریم، اشیا در طبیعت با یکدیگر دارند. یعنی با شعر رؤیایی ما گام در حوزه های گذشتامه که در آن ساختار کلاسی، از جهان ما استقلال کسب کرده است. گاهی ممکن است توانیم بفهمیم که آن ارتباط کلمات با یکدیگر از چه نوع معنای ای برخوردار شده است. گاهی ممکن است بفهمیم که بعضی از ارتباطات کلاسی ای که چه هست از نوعی مفهوم رومی سازند ولی روی هم، حوزه شعر رؤیایی، حوزه ارتباط دوری و مستقل کلمات با یکدیگر است ۲». اما خوانش من از این شعر:

با همان سطر اول شعر، خواننده خود را در فضای معلق بین زمین و آسمان می یابد. نگاه آشنایی زمانه باد شاعر، غبار عادت های پیشین را از چشم خواننده می نکند. شعر از زبان یک کبوتر سرورده شده است. کبوتری زخمی با گلوه ای دو بال که از چنگ شکارچی فرار کرده است و خون چکان میان ابرها بال می زند.

انسان بنداری جانوران در ادبیات کهن و معاصر فارسی سابقه دارد.

در ادبیات شعری معاصر بسیاری از اشعار «فروز ناجی» با چنین نگاهی سرورده شده اند ۳.

اما هدف رؤیایی از کبوتر، راوی قراردادش سرش فراز از یک نگاه صرفاً آشنایی زمانه است. او هدفی تمثیلی، سیاسی دارد، و اصلاً «دلنگی ها» شرح غم غربت شاعر پس از شکست ها و ناگامی های سیاسی است ۴. در حالی که شعر فروز ناجی، نهایتاً لذت بی برن به غربت انسان پندارن یک جانور یارنده یا مشرعه راه خواننده می دهد. در بند اول، سطر پنجم، مرگ کبوتر با خاموش شدن نامش میان فرست های آبی که همان آسمان باشد، تصویر شده است. از رمق افتادن این کبوتر (مبارز) خونین، تصویر مرکزی شعر است. شعر در تجسم خواننده رنگ آمیزی زیبایی می یابد: سفیدی در خون غلغیده که در پس زمینه ای آبی رنگ حرکت می کند. بند دوم شعر، تصویر ذره ذره از نفس افتادن کبوتر است که قطره های خونس دارند همچون سه قطعه های تعلق متن زنده حیانت را آرام از هم می گسلد و آفتاب همیشه گی منتظر است تا قیاد و اثر این خون ها را بخار کند و از بین ببرد و دوباره روز از نو، انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است. در بند سوم می بینیم که زخم کاری شده و جراحت به تمام بدن نفوذ کرده است و برای این کبوتر زخمی را برده است، پس در خاک می غلتد در حالی که خون فراوانی از او رفته است و اطرافش را رنگین کرده است.

همه راست عناصر و وقتای نیمه راه که اینک با صاحبان قدرت تبا می کرده اند، همچون خرده خواران از دین این یار قدیمی «نه» گفته ۷ که این چنین به خون افتاده و جسد می آید (در گردش برق باران) و نفسی از سر راحتی می کشد.

با این خوانش می بینیم که برخلاف نظر منتقد ارجمند جناب رضایرانی، اتفاقاً شعر در حوزه کلمات و روابط خودش محصور نمانده بلکه شعری است تماماً قابل ارجاع به بیرون. و این بیرون، دقیقاً شرایط اجتماعی، سیاسی خاصی است که شاعر در آن زندگی می کرده. تمام اشعار رؤیایی قابلیت ارجاعی فراوانی به بیرون از حوزه خود شعر دارند، اما پیچیدگی بیانی آنها در نگاه نخست، این توهم را برای خواننده به وجود می آورد که

با متن‌هایی خوش‌محور و خودارجاع روبه‌رویند و سراسری از انسان و جامعه در آنها نمی‌شود گرفت. خود شاعر اعتقاد دارد: «هیچ شعری در دنیا به عقیده من نمی‌تواند بدون سهمی از این سه عامل شعر باشد: زبان، انسان و جهان... زبان نمی‌تواند در شعر، جدا از شاعرش، برای خودش برود دستور نیندازد.»

بسیاری از اشعار رؤیایی قابلیت ارجاعی فراوانی به متن جامعه سیاست روز، مذهب و هرآن‌چه به نوعی با انسان سروکار دارد، می‌یابند و تمام این‌ها در اشعارش حضوری مستمر و پویا دارند. تنها با چند شعر از کتاب «از دوست دارم» با چند «لریخته» که از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کند، نمی‌توان درباره‌ی کل اشعار او قضاوتی بکظرفه کرد و آنها را فارغ از مسائل بشر امروز تلقی کرد. این اصلاً به معنای تمیید تکلیکی با فرمی شعرهای رؤیایی با قدرت شاعرانه او در تمام حیات شعری‌اش نیست. نگارنده نه تمام شعرهای رؤیایی را دوست دارد و نه همه آنها را دارای ارزش یکسانی می‌انگارد. غرض چیز دیگری است! ■

پانوشته‌ها:

۱. گزاره‌های منفرد / علی بابا جامی / چاپ اول / نشر نارنج / ۱۳۷۷ / صفحه ۳۲۵

۲. طلا در مس / جلد سوم / رضا برهنی / چاپ اول / ۱۳۸۱ / صص ۶-۱۳۶۵

۳. ک. و ک. به نامهای بسیار / فیروز ناچی / کتاب آزاد / چاپ اول / ۱۳۵۳

۴. «در تمام انقلاب‌ها به فرد خیانت شده، هزار ضربت روحی این خیانت، فرد را ویران کرده مثل ضربت روحی و روانی‌ای که در حوادث ۲۸ مرداد به من و نسل من وارد آمد. آن جوان ۲۱ ساله کمونیستی که از کوی‌های دامغان فراز کرده بود و در تهران منتظر دستوری از بالا و بشارتی از بالا بود و در بالا بشارتی نبود. من و نسل من که در قاعده تشکیلات بودیم قربانی فریب شدیم، من داغ و مارک آن خیانت را از آن زمان تاکنون از آن سر عمر هنوز با خودم به این سر عمر آورده‌ام. گفتند که کمیت مرکزی به ما خیانت کرد. حالا، حال من اجازه نمی‌دهد وارد جزئیات شوم...» گزیده اشعار یدالله رؤیایی / چاپ اول / ۱۳۷۹ / انتشارات مروارید / صفحه ۷۲

۵. برای نمونه به این شعر او نگاه کنید که از زبان پروانه‌ای تازه از پیله درآمد، سروده شده است:

تاگاه،  
باز شد پیله‌ام

چهره فرق ایرتیم  
به روزه خاتمه آمدم

در سترود  
و تنگهای سنگی  
در کف فرو می‌شد  
خسب می‌شوم  
در آب می‌میرم

(نامهای بسیار، بخش ۱۶، شماره صفحه ندارد)

۶. از دلنگی ۱:

و چندهای قانونی  
با عکیرت‌ها  
برنامه می‌نویسند،  
تا دویستان جنایت راه  
در حلقه حمایت گیرند

(دلنگی‌ها / چاپ اول / ۱۳۲۶ / صفحه ۵۹۶۰)

۷. احمد رضا احمدی تقریباً در همان سال سروده شهری فریاد می‌زند:

أری  
کجوری تنها  
به کنار برج کهنه می‌رسد  
می‌گوید:  
نه

(وقت خوب مصائب / چاپ اول / ۱۳۷۲ / صفحه ۱۵)

۸. نشریه کارنامه / شماره ۲۰ / صص ۷۱۲

